

بررسی رسالات رمزی ابن سینا

ناهید عزیزی*

عضو هیأت علمی واحد بروجرد و
دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی

عقل در کوی عشق نا بینا ست

عاقلی کار بو علی سینا ست

«سنایی»

چکیده

یکی از زبده ترین دانشمندان بزرگ عالم و برجسته ترین فیلسوف جهان اسلام که آثار و تألیفاتش را حدود ۲۳۸ اثر معرفی کرده اند بو علی سینا است. وی با همه قدرت و احاطه اش به فلسفه ارسطو و استادیش در شرح و تفسیر اقوال و آراء آن حکیم یونانی، در اواخر عمر به حکمت اشراق توجه خاصی پیدا کرده است. و از این راه به عرفان و تصوف که یکی از ریشه های اصلی آن قسم فلسفه است متمایل شده است و در این موضوع رسالاتی نوشته است. از میان آن رسالات سه رساله معروف به نام های حی بن یقظان، رساله الطیر و سلامان و ابسال باقی مانده است. تشبیه روح به مرغ بعد از ابن سینا و قبل از سهروردی، در آثار کسانی چون احمد غزالی و روزبهان بقلی بیش از دیگران به چشم می خورد همچنین بسیاری از شاعران و نویسندگان ادب فارسی در آثار منظوم و مثنوی خود از این تمثیل بهره وافر برده اند.

هانری کربن سه داستان رمزی مذکور را به منزله سه بخش از داستانی می داند که دوره ای از سیرو سلوک و تجربه عملی ابن سینا را آشکار می کند.

در رساله حی بن یقظان، سالک با فرشته راهنما که نقش پیرومرشد را دارد دیدار می کند و توسط او جهانی را که باید از او بگذرد و پدیده های آن رمزهای حقایق معنوی است می شناسد و با اقلیم شرق که وطن اوست آشنا می گردد. در پایان این رساله، فرشته از سالک دعوت می کند که در معیت وی سفر به شرق را آغاز کند.

در رساله الطیر سالک این دعوت را پذیرفته، سفر را آغاز کرده است بعد از دیدار با فرشته عمق غربت خود را درمی یابد و راه خلاصی می جوید. بالاخره در داستان سلامان و ابسال، اولی مثل

* آدرس: بروجرد - خیابان مدرس - دانشگاه آزاد اسلامی - گروه کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

نفس ناطقه و دومی مثل عقل نظری است که ترقی می‌کند و به مرتبه عقل مستفاد می‌رسد و این همان درجه اوست در عرفان، هرگاه که به کمال خود ارتقاء یابد.

در این مقاله ابتداء به بررسی قصیده معروف عربی ابن سینا بنام «عینیه» و بعد به بررسی سه داستان رمزی وی می‌پردازیم.

احوال، آثار و زندگانی ابن سینا

شیخ الرئيس حجه الحق ابو علی حسین ابن عبدالله ابن سینا طبیب ، فیلسوف، نویسنده، وزیر مشهور ایرانی و از جمله بزرگترین حکمای اسلام و از اجله علمای عالم در صفر سال ۳۷۰ ه. ق در قریه ای از بخارا بنام خورمیشین دیده به جهان هستی گشود. اگر این گفته لاپلاس^۱ که می گوید «ستارگان از خورشید جدا شدند» را در باب تولد ابن سینا بر عکس بیان کنیم جای شگفتی نیست زیرا با تولد وی «خورشید از ستاره جدا شد.» ابن سینا در بخارا به تعلم قرآن و علوم ادب و فقه و حساب هندی مشغول بود. بعد از مدتی ابو عبدالله ناتلی از مشاهیر قرن چهارم به خواهش عبدالله (پدر ابن سینا) به خانه آنها آمد و به تربیت حسین همت گماشت و به سرعت کتب منطق و اقلیدس و المجسطی رابعضی نزد استادش، عبدالله ناتلی و برخی از طریق مطالعه شخصی فرا گرفت ، تا اینکه ناتلی از آنجا به خوارزم رفت. آنگاه بوعلی تنها به تحقیق و مطالعه در علم الهی و طبیعی و طب و ریاضی پرداخت و در همه این علوم متبحر شد، سپس بدلیل معالجه نوح ابن منصور سامانی به دربار سامانیان راه یافت و از کتابخانه معتبر سامانیان استفاده کرد وی در سن ۱۸ سالگی (۳۸۱ ه. ق) از تعلم همه علوم فارغ شد. بوعلی کار نویسندگی را در سن ۲۱ سالگی آغاز کرد و آثاری از قبیل «مجموع» که شامل تمام علوم (غیر از ریاضی) بود به درخواست ابوالحسن عروسی و کتاب «الحاصل و المحصول» را به درخواست ابوبکر برقی به رشته تحریر در آورد. یک سال بعد پدرش که از عاملان دودمان سامانی بود دار فانی را وداع گفت. ابن سینا مدتی در بخارا متقلد شغل پدرش بود یعنی برخی از کارهای حکومتی را بر عهده گرفته بود و چون در آن زمان بر اثر غلبه آل افراسیاب بر بخارا کار آن سامان آشفته بود، ابو علی از بخارا به قصد گرگانج پایتخت امراء مامونیه خوارزم بیرون رفت و بخدمت خوارزم شاه علی بن مامون بن محمد رسید و نزد او و وزیرش ابوالحسین سهلی، محبوبیت یافت و برخی از آثار خود را در آنجا تألیف کرد. سپس در سال ۴۰۳ به گرگان روی نهاد و قصد وی از این سفر رسیدن به درگاه شمس المعالی قابوس بود، ولی متأسفانه در آن زمان قابوس محبوس و به قتل رسیده بود. بوعلی مدتی در گرگان ماند و با دانشمندانی از جمله ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراقی معاشرت و مجالست کرد و یک سری از آثار خود را در آنجا به رشته تحریر در آورد. وی اواخر سال ۴۰۵ از ری به قزوین و همدان رهسپار شد و وزارت شمس الدوله ابو - طاهر شاه خسرو دیلمی (پسر فخرالدوله دیلمی) را به عهده گرفت . بعد از وفات این پادشاه بوعلی به وزارت پسرش سماء الدوله منصوب شد . متأسفانه او را به مکاتبه با علاء الدوله کاکویه محکوم نموده و در قلعه فرد جان (در فراهان) محبوس نمودند. بوعلی در آن قلعه رساله حی بن یقظان ، کتاب الهدایه و القولنج را تألیف نمود، وی بعد از رهایی از آن قلعه همدان را به طور مخفیانه همراه شاگردش ابو عبید جوزجانی ترک نمود . سرانجام در سال ۴۲۸ دوباره به همدان برگشت در آنجا وفات یافت و به خاک سپرده شد .

۱- لاپلاس از مشاهیر علمای فلکی فرانسه (تولد ۱۷۴۹ ، وفات ۱۸۲۷م)

قصیده عینیه ابن سینا :

هَبَطْتَ الْيَكَّ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ
 مَحْجُوبَةٌ عَنْ كُلِّ مُثَلَّةٍ عَارِفِ
 وَصَلْتَ عَلَى كُرْهِ الْيَكِّ وَرَبِّمَا
 أَنْفَتَ^۱ وَمَا سَكَنْتَ فَلَمَّا وَاصَلْتَ
 فَأَظُنُّهَا نَسِيَتْ غُهْودًا بِالْحِمَى^۲
 حَتَّى إِذَا انْصَلَتْ بِهَا هُبُوطُهَا
 عَافَتْ^۳ بِهَا ثَاءَ التَّقِيلِ فَاصْبَحَتْ
 تَبْكِي إِذَا ذَكَرْتَ غُهْودًا بِالْحِمَى
 وَتَنْظُلُ سَاجِمَةً^۴ عَلَى الدِّمَنِ^۵ الَّتِي
 إِذْغَا قَهَا^۶ الشَّرْكَ^۷ الْكَثِيفُ وَصَدَّهَا^۸
 حَتَّى إِذَا قَرُبَ الْمَسِيرَ إِلَى الْحِمَى
 وَعَدَّتْ مُفَارِقَةً لِكُلِّ مُخَلَّفٍ^۹
 هَجَعَتْ^{۱۰} وَقَدْ كُشِفَ الْعِطَاءُ فَأَبْصَرَتْ
 وَبَدَتْ تَغْرُدُ^{۱۱} فَوْقَ دَوْحِ شَاهِقٍ^{۱۲}
 إِنْ كَانَ أَرْسَلَهَا الْأَلْهَ لِحِكْمَتِهِ
 فَهَبُوطُهَا إِنْ كَانَ لِازِبٍ^{۱۳}
 وَتَعُوذُ عَالِمَةً بِكُلِّ خَفِيَّةٍ
 وَهِيَ الَّتِي قَطَعَ أَلْزَمَانُ طَرِيقَهَا
 فَكَانَهَا بَرَقٌ تَأَلَّقَ^{۱۴} بِالْحِمَى

وَرَقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ^۱ وَتَمَنُّعٍ^۲
 وَهِيَ الَّتِي سَفَرَتْ^۳ وَلَمْ تَتَبَّرْ قَعٍ^۴
 كَرِهَتْ فِرَاقَكَ وَهِيَ ذَاتُ تَفَجُّعٍ^۵
 أَلْفَتْ مَجَاوِرَةَ الْخَرَابِ الْبَلْقَعِ^۶
 وَمَنَازِلًا بِفِرَاقِهَا لَمْ تَقْنَعِ
 عَنْ مِيمٍ مَرَّ كَرِهَا بِذَاتِ الْأَجْرَعِ^۷
 بَيْنَ الْمَعَالِمِ^۸ وَالطَّلُولِ^۹ الْخُضْعِ^{۱۰}
 بِمَدَامِعِ تَهْمِي^{۱۱} وَلَمْ تَتَقَطَّعِ
 دَرَسَتْ^{۱۲} بِتَكَرُّرِ الرِّيَاحِ الْأَرْبَعِ^{۱۳}
 قَفَسُ^{۱۴} عَنِ الْأَوْجِ الْفَسِيحِ^{۱۵} الْمَرْبُوعِ^{۱۶}
 وَذَنَا الرَّحِيلِ^{۱۷} إِلَى الْفَضَاءِ الْأَوْسَعِ
 عَنْهَا خَلِيفٌ^{۱۸} التُّرْبِ غَيْرِ مُشْتَبِعِ^{۱۹}
 مَا لَيْسَ يُدْرِكُ بِالْعَيُونِ الْهَجْعِ^{۲۰}
 وَالْعِلْمُ يُرْفَعُ كُلٌّ مِنْ لَمْ يُرْفَعِ
 طُوبَيْتٌ^{۲۱} عَنِ النَّدْبِ^{۲۲} اللَّيْبِ^{۲۳} الْأَرْوَعِ^{۲۴}
 لِتَكُونَ سَامِعَةً لِمَا لَمْ تَسْمَعِ
 فِي الْعَالَمِينَ فَخَرَقُهَا^{۲۵} لَمْ يُرْفَعِ^{۲۶}
 حَتَّى إِذَا غَرَبَتْ بِغَيْرِ الْمَطْلَعِ^{۲۷}
 ثُمَّ انْطَوَى^{۲۸} فَكَانَهُ لَمْ يَلْمَعِ^{۲۹}

- ۱- عزیزى نمودن ۲- دشوار بدست آمدن ۳- پرده برداشت ۴- نقاب افکندن ۵- دردناک بودن ۶- ازکسی ننگ داشتن ۷- زمین خالی از آدمیان
 ۸- عالم ملکوت ۹- ریگ هموار ۱۰ تعلق داشتن ۱۱- نشان ۱۲- نشان خانه و ویرانه ۱۳- فروتن ۱۴- فرو ریختن ۱۵- ابر بارنده ۱۶- نشان خرابی
 ۱۷- کهنه شدن ۱۸- بادصبا، دبور، شمال، جنوب ۱۹- بازایستادن ۲۰- دام ۲۱- گردانیدن ۲۲- گشادگی ۲۳- بلند ۲۴- کوچ کردن ۲۵- بازپس
 ماندن ۲۶- هم پیمان ۲۷- مشایعت نشده ۲۸- خفتن ۲۹- چشمان خواب آلود ۳۰ آواز خواندن ۳۱- بلند ۳۲- درنوردیدن ۳۳- عقل ۳۴- عاقل
 ۳۵- زیرک ۳۶- لازم ۳۷- دریدن ۳۸- پاره دوختن ۳۹- فرو ریختن ۴۰- درخشیدن ۴۱- در نور دیده شدن ۴۲- درخشیدن

مشهورترین شعر ابن سینا قصیدهٔ عینیه اوست که حدود ۲۰ یا ۲۱ بیت می‌باشد. این قصیده از اولین آثاری به شمار می‌رود که در آن روح یا نفس ناطقهٔ انسانی در صورت «کبوتر» ممثل شده یعنی نفس به صورت مرغی به تصویر درآمده که از عالم علوی هبوط کرده و گرفتار دام تن گردیده است. شیخ در این قصیده به تجرد نفس ناطقه و نزول او از عالم علوی و گرفتاری وی در دام بدن و فراموش کردن اصل خویش اشاره می‌کند. روح در دام تن هر گاه که وطن اصلی خود را به یاد می‌آورد تضرع و زاری می‌کند و در آرزوی بازگشت است تا آنگاه که موقع بازگشت و ترک قالب فرا می‌رسد و او از بند علایق و چنگال عوایق رها شده و به وطن باز می‌گردد. ابن سینا سپس آمدن نفس را به این جهان برای کسب علوم و آگاهی به رازهای جهان لازم می‌داند. روح چند روزی به قالب بدن تعلق می‌گیرد و آنرا روشنایی می‌بخشد و سپس قالب را در خاک ظلمانی رها می‌کند گویی برقی است که می‌درخشد و آنگاه چنان محو می‌گردد که گویی ندرخشیده است.

همانطوریکه ذکر شد ابن سینا از نفس ناطقه با رمز کبوتر یاد می‌کند که این تمثیل را سهروردی نیز

در شعری بکار برده و نفس ناطقه را بعنوان عصفور (گنجشک) معرفی نموده است:

«أنا عصفور و هذا قفصی طرتُ منه فتخلی رهنًا»

یعنی: من گنجشکی هستم که این جسد قفس من است، من از آن پرواز کردم و قفس خالی بجای

ماند.

تشبیه روح به مرغ در قرن پنجم و ششم، که رساله الطیرها نیز متعلق به همین دو قرن هستند، در آثار

دیگران نیز به چشم می‌خورد که در این میان، بخصوص بعد از ابن سینا و قبل از سهروردی، احمد غزالی و

روزبهان بقلی بیش از همه به این تشبیه علاقه نشان داده‌اند. البته قابل ذکر است که شاعران و نویسندگان در

سایر آثار منظوم و منثور ادب فارسی نیز از این تمثیل بهره‌آفری برده‌اند، که در این جستار به بررسی

داستان‌های رمزی ابن سینا یعنی رساله الطیر، حی ابن یقظان، سلامان و ابسال می‌پردازیم.

ابن سینا و رساله الطیر:

اولین کسی که معراج روح را از عالم خاک به سوی افلاک، در رمز پرواز مرغ و عبور آن از کوهها بیان کرده است ابن سینا می باشد، همانطوریکه قصیده عینیّه وی نیز هبوط نفس را به تصویر درآورده است. پس دو اثر از وی یعنی رساله الطیر و قصیده عینیّه وی را باید در شمار آن دسته از آثارش بحساب آورد که به حکمت مشرقی وی مربوط می شود.

رساله الطیر و رساله حی بن یقظان را ابن سینا در حدود سال ۴۱۲ هـ، یعنی زمانیکه در قلعه فردجان محبوس بوده نوشته است. وی در رساله الطیر بعد از مقدمه ای که شامل پند و اندرز به برادران و شرایط سلوک سالکان است، داستان اصلی را آغاز می کند. شروع داستان یادآور همان داستان کبوتران «باب الحمامه المطوقه» در کلیله و دمنه است. گروهی از صیادان در صحرا دام می گسترند و دانه می پاشند و قهرمان داستان خود مرغی است در میان دسته مرغان روی به دامگاه می آورد و با بقیه مرغان اسیر دام می گردد. بعد از این مرغ گرفتار به کمک مرغانی که از دام رهایی یافته اند، و با درخواست و التماس بسیار در جلب معونت ایشان از دام آزاد می گردد، در حالی که چون آنها، هنوز بند دام بر پای دارد. مرغان سپس سفر دور و دراز و خطرناک خود را آغاز می کنند و از وادی با آب و گیاه و دامگاههای آن درمی گذرند و هفت کوه را پشت سر می گذارند و در کوه هشتم فرود می آیند در آنجا نعمتهای الوان و صورتهای دلکش می بینند و نیز مرغان خوش الحان که با لطف میزبانی آنها را به عهده می گیرند. آنگاه نزد والی آن ولایت باز می گردند و ماجرای خویش باز می گویند والی آنها را به نزد ملک بر شهری بالای کوه می فرستد. مرغان بعد از فرود آمدن کوشک و صحن فراخی می بینند بعد قدم در حجره ملک می گذارند و با دیدن نور جمال وی دیدگانیشان خیره می گردد و بیهوش می شوند. ملک با دیدن لطف و مهربانی عقلهایشان را باز می گرداند و آنها شروع به سخن گفتن می نمایند. شرح حال خود را بیان می کنند و درخواست می کنند تا بقایای بند از پایشان باز کند، اما ملک جواب می دهد که «بند از پای شما کس گشاید که بسته است، و من رسولی به شما فرستم تا ایشان را الزام کند تا

بندها از پای شما بردارد.» آخرین قسمت داستان بعد از سخن ملک چنین است: «و صاحبان بانگ برآوردند که باز باید گشت. از پیش ملک بازگشتیم و اکنون در راهیم با رسول ملک می آییم.»

رساله مؤخره‌ای دارد که ابن سینا در آن به توصیف حضرت ملک و وصف و شکوه و زیبایی آن می‌پردازد. در این رساله طرح افلاک نه گانه رعایت شده است. خروج پرنده از هر یک از این افلاک یا کوهها در واقع نشان دهنده خروج و آزادی نفس ناطقه از هر یک از افلاک درونی و موانعی است که نفس ناطقه را اسیر دام قوای نفس گردانیده است.

ابن سینا از داستان رساله الطیر آنچنان با دوستان خود سخن گفته است که گویی واقعه‌ای را با چشم سر و حواس ظاهر دیده و شنیده و آن را حکایت می‌کند. مثل اینکه خواب عجیبی را به صورت یک واقعیت عینی و محسوس برای آنها بازگو کرده است. به همین علت دوستان خود از تجربه چنین حالت بی‌خبر بوده‌اند او را متهم به خبط دماغ می‌کنند. ولی وی می‌گوید «هر کس بدین که گفتم اعتماد نکند نادان است.»

هانری کریسن سه داستان رمزی ابن سینا یعنی حی بن یقظان، رساله الطیر و سلامان و ابدال را به منزله سه بخش از داستانی می‌داند که دوره ای از سیرو سلوک و تجربه عملی ابن سینا را آشکار می‌کند.^۱ در رساله حی بن یقظان، سالک با فرشته راهنما که نقش پیرومرشد را دارد دیدار می‌کند و توسط او جهانی را که باید از او بگذرد و پدیده های آن رمزهای حقایق معنوی است می‌شناسد و با اقلیم شرق که وطن اوست آشنا می‌گردد. در پایان این رساله، فرشته از سالک دعوت می‌کند که در معیت وی سفر به شرق را آغاز کند «اگر خواهی که با من بیایی، سپس من بیای.»

در رساله الطیر، سالک این دعوت را پذیرفته، سفر را آغاز کرده است. بعد از دیدار با فرشته و شناخت وطن اصلی و بند و دامی که در این جهان بر دست و پای انسان نهاده اند، سالک عمق غربت خود را در می‌یابد. حالت روحی عارف در این زمان حال غریب دور از وطنی است که در شرایط تبعید، در زندانی تاریک، و دشمنانی که از هر سوی راه بر او بسته اند، در پنجه شکنجه و چنبر اندوه به خود می‌پیچد و به یاد یار و دیار فغان و گریه سر داده راه خلاص می‌جوید:

به یاد یار و دیار آنچنان بگیریم که از جهان ره و رسم سفر بر اندازم

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب مهیمناً به رفیقان خود رسان بازم^۲

این حال، حال باز اسیر در بند عقل سرخ، و حال اسیر به سلاسل واغلال بسته و در قعر چاه تاریک مدینه قیروان افتاده قصه الغربه الغربیه سهروردی، و حال مرغ گرفتار در دام رساله الطیر ابن سیناست آنگاه که بعضی مرغان آزاد را از میان دام می بیند و از خویش یادش می آید در خواست التماس آمیز این مرغ گرفتار از مرغان - آزاد طلب کمک و یاری ایشان برای خلاص در رساله الطیر عمق اندوه و گرانی رنج غربت این غریب را در زنجیر اسارت به نحوی موثر و تکان دهنده تصویر می کند جماعتی را دیدم از یاران خود، سرها و بالها از دام بیرون کرده و از این قفس های تنگ بیرون آمده، اما مرغی که به این خود آگاهی رسیده است که در سراچه ترکیب تخته بند تن است، از این به بعد خط سیر سرنوشتش تعیین می گردد: این قفس سزای خوش الحانی چون وی نیست باید به گلشن رضوان رود چراکه مرغ آن چمن است؛ باید از قفس خاک هوایی گردد تا شاید شهباز حقیقت وی را صید کند.

عمر بن سهلان ساوجی در شرح خود بر رساله الطیر ابن «رسول» را ملک الموت خوانده است، که فرشته مرگ است و باید بقایای بند را از پای مرغان بردارد. هانری کربن این نظر را قابل قبول اما ناکافی می داند و این رسول را، همان عقل فعال یا جبرئیل می خواند دلیل این تلقی یکی نام جبرئیل است بعنوان «رسول کریم» در قرآن مجید سوره ۸۱ (تکویر) آیه ۱۹ «انه لقول رسول کریم» این فرشته، فرشته وحی الهی است و همان است که فلاسفه با عقل فعالش یکی می دانند و در رساله حی بن یقظان سالک با او در هیات پیری که قیافه برنایان دارد و حکیم داناست مواجه می گردد حی بن یقظان مسلماً صورت شخصی رسول، فرشته فیلسوف، و طباع تام سالک است؛ در عین حال فرشته دانش و فرشته وحی است، زیرا اتحاد و پیوستن با او هر عارفی را تا مرتبه «مُهر نبوت» ارتقاء می دهد.

هرگاه انسان به درجه ای از صفای روحی برسد عقل فعال صور معقولات را به او افاضه می کند. این درجه صفای روحی که در آن عقل به درجه عقل مستفاد می رسد به شرطی حاصل می شود که نفس ناطقه انسان قوای نفسانی را مقهور خود کرده باشد. نفسی که به این درجه از شرف می رسد خود فرشته ای از فرشتگان خداوند می گردد. حی بن یقظان به سالک، که از او درخواست می کند تا او را به سیاحت کردن و سفر کردن آنچه‌انکه وی می کند راه نماید جواب می دهد:

«این چنین سیاحت کردن که من کنم نتوانید کردن، که شما را از چنین سیاحت کردن باز داشته اند و آن راه بر شما بسته مگر که نیکبختیت یاری کند به جدا شدن از این یاران. و اکنون وقت آن جداشدن نیست که وی را وقتی است معلوم که تو پیش از آن وقت جدا نتوانی شدن. پس اکنون بپسند به سیاحت کردنی آمیخته با آرام و نشستن که گاهی سیاحت کنی و گاهی با این یاران آمیزش کنی. و هر بار که نشاط سیاحت کردن کنی به نشاطی تمام و بجد، من با تو همراهی کنم، و تواز ایشان ببری و هر بار که ترا آرزوی ایشان آید. به نزدیک ایشان شوی و از من ببری تا آنگاه که وقت آید که به تمامی از ایشان برگردی.»

چنانکه گفتیم، حی بن یقظان عقل فعال است سیاحت کردن و سفر کردن، جستن دانش و حقیقت چیزهاست. عقل فعال بالفعل به حقایق دانا و آگاه است و عقل انسان یا نفس ناطقه انسانی بالقوه این آگاهی را دارا می باشد. آنکه نفسهای ناطقه را از قوه به فعل می آورد چنانکه اشاره کرده ایم عقل فعال یا جبرئیل است و آنچه مانع افاضه صور معقولات و اشراق وی به نفس ناطقه می شود قوای حیوانی حواس ظاهر و باطن است که ما را به جزئیات مشغول می کند و نیز قوت و شهوت و غضب که نفس ناطقه را مشغول تعلقات و لذایذ دنیا می کند. یارانی هستند که جدا شدن قطعی روح از آنها با مرگ امکان پذیر می گردد و آن نیز وقتی معلوم است که روح قبل از آن وقت از آنها جدا نمی تواند شد. این همان سخنی است که ملک در رساله الطیر به مرغان نیز می گوید: «بند از پای شما کس گشاید که بسته باشد.» اما انسان می تواند از راه کسب دانش و ریاضت به عقیده اشراقیون و ریاضت از نظر عرفا در این جهان این قوا یا یاران این جهانی را مقهور و مطیع خویش گرداند و از آنها ببرد. در این لحظه هاست که، چنانکه حی بن یقظان می گوید، به عقل فعال متصل می گردد. و

هر چه این لحظه ها بیشتر و مداومتر باشد نفس ناطقه انسانی نیز از اشراق عقل فعال یا فرشته مقرب جبرئیل بیشتر برخوردار می گردد. و این بستگی به ریاضت و کسب استعداد و لیاقت بیشتر دارد. در این حال انسان خود فرشته ای است که در زمین زندگی می کند و آگاه به حقایق است. ملک در رساله الطیر رسولی با مرغان می فرستد تا آنها را که بند بر پای مرغان نهاده اند به گشودن بندها الزام کند. اگر این رسول ملک الموت بود سفر روحانی مرغان به حد نهایی خود می رسید و مرغان به آنسوی فلک نهم می رسیدند یعنی به شهرستان جان، نا کجا آباد فرشته عقلها. اما مرغان بر می گردند در حالی که رسول ملک عقل فعال یا جبرئیل با آنها همراه است. آنها اکنون خود فرشتگانی در زمین هستند و خود سیمرغ یا انسان کامل شده اند.

کاملترین انسان آن است که نفس او عاقل به فعل گردد، یعنی صورت معقولات در وی به برهان یقینی حاصل شود، آنگاه او را عقل مستفاد خوانند، و هیات صالح و اخلاق جمیل در وی پدید آید به تکرار افاعیل و تعود به عادات پسندیده، تا آنگاه یکی شود با عقول مفارق، و فاضلترین و کاملترین آنها آن است که به مرتبه نبوت رسد و خاصیت ها در نفس او پدید آید که نفوس دیگر را نبود چنانکه سخن خدای به گوش بشنود و فرشتگان را به چشم ببیند. و وجود چنین شخصی در عالم جایز است و در بقای نوع انسانی واجب است.

مرغانی که تجربه دشوار روحانی و سفر مخاطره آمیز را به پایان برده و باز گشته اند و اکنون فرشتگان زمینی شده اند، هنوز بقایای بند بر پایشان وجود دارد، این بند با مرگ گشوده خواهد شد. آنگاه مرغان سفر نهایی خود را به عالم شرق آغاز می کنند، و به آن سوی کوه قاف جهانی به ماورای فلک الافلاک، وطن جاودانی خود خواهند رسید. مرغ قهرمان رساله الطیر در سومین داستان رمزی ابن سینا، نام شخصی و فرشته ای خود «ابسال» را یافته است. با مرگ ابسال در سلامان و ابسال، نفس یا سالک در واقع به سر حد تکامل معنوی خویش و پایان سرنوشت خود، که بازگشت به شرق بی وجود بقایایی از بند بر پای است، نایل می گردد. جای هیچگونه بحثی نیست که از میان این سه اثر، حی بی یقظان و رساله الطیر از بوعلی سیناست. اما سلامان و ابسال را به برکت شرحی که خواجه نصیر طوسی بر اشارات نوشته است می شناسیم. بوعلی سینا داستان حی بن یقظان را چنانکه شاگرد او یاد آور شده است در همان چهار ماهی که در قلعه فرد جان زندانی بوده نوشته است و عده ای رساله الطیر را نیز از نوشته های زندان او شمرده اند. با گرفتاری های سیاسی و ماجراهای

زندگی وی که مجال تأمل و تعمق در ریاضت و سلوک عرفانی برای او باقی نمی گذاشته است، نوشتن این رساله ها در زندان جای تأمل و توجه است.

حی ابن یقظان:

متن اصلی داستان حی بن یقظان عربی است و میکائیل بن یحیی المهرنی آن را در مجموعه رسائل ابن سینا در اسرار حکمت مشرقیه نقل کرده است. این رساله را که یکی از معاصران ابن سینا به فارسی در اسرار حکمت مشرقیه به فارسی ترجمه و شرح کرده، هانری کرین همراه با ترجمه و شرح در کتابی به نام ابن سینا و تمثیل عرفانی به چاپ رسانده است. ترجمه فارسی همین اثر است که به ضمیمه ترجمه فارسی قصه الغریبه الغربیه سهروردی و نیز ترجمه حی بن یقظان ابن طفیل اندلسی - از استاد بدیع الزمان فروزانفر - در کتابی به نام «زنده بیدار» به چاپ رسیده است. در اینجا خلاصه ای از داستان را از همین ترجمه فارسی نقل می - کنیم. چنانچه از ابتدا و مقدمه داستان پیداست، ابن سینا این داستان را به اصرار دوستان که به آنان لقب «برادران من» داده بود، نوشته است. داستان چنین شروع می شود:

«اتفاق افتاد مرا آنگاه که به شهر خویش بودم که بیرون شدم به نزهتگاهی از نزهتگاههایی که گرد آن شهر اندر بود با یاران خویش. پیری از دور پدید آمد زیبا و فرمند و سالخورده و وی را تازگی برنایان بود و بر وی از پیری هیچ نشانی جز شکوه پیران نبود.»

سپس قهرمان داستان مشتاق آمیزش و سخن گفتن با وی می شود و می گوید که نام و نسب و پیشه اش چیست؟ پیر جواب می دهد که نامش «زنده» و پسر «بیدار» است. و شهرش «بیت المقدس» و پیشه اش «سیاحت کردن» است و گرد جهان گردیدن. سپس درباره علم فراست سخن می گوید و بعد پیر درباره یاران قهرمان داستان سخن می گوید و صفات آنها را ذکر می کند و آنها را رفیقان بد می داند و چنین می گوید که: ترا بدین یاران بد بسته اند و از ایشان جدا نتوانی شد مگر آنکه به غریبی شوی. بعد از آن سالک می خواهد که او را سیاحت کردن و سفر کردن آنچنانکه وی می کند راه نماید. و پیر می گوید که: «آن راه بر شما بسته مگر که نیک بختیت یاری کند به جدا شدن از این یاران...» و حدیث آن دو به آنجا می رسد که سالک از اقلیمهایی که او به آنجا رسیده و به علم در یافته است می پرسد. پیر جواب می دهد که حدهای زمین سه است: یکی آنکه میان

مشرق و مغرب است، و یکی ماورای مشرق، و یکی ماورای مغرب. آن حد که میان مغرب و مشرق است انسان ها می دانند و خبرش را شنیده اند اما آن دو حد دیگر را جز خاصگان مردم که به قوتی رسیده باشند در نمی یابند. برای به دست آوردن این قوت باید «سر و تن بشویند به چشمه آب روان که به همسایگی چشمه‌ی زندگانی ایستاده است» و بعد از آن قوتی پدید می آید که بدان بیابانهای دراز را می توان برید و به زیر آب دریای محیط می توان فرو شد و بی رنج به کوه قاف می توان برشد. بعد پیر درباره چشمه شرح بیشتری دهد و سپس از حد مغرب و چشمه آب گرم ورودهایی که از زمین ویران بدان می آید خبر می دهد و کسانی که غریبان اند و به آن زمین می آیند و زمینهایی که میان این زمین و زمین سالک است و زمینی دیگر که آن سوی اقلیم است و بنیاد آسمان ها ، ساکنانشان غریبانی اند که از جایهای دور آمده اند، و روشنایی این زمین که از جایی غریب است. و سپس نه زمین از این زمین را که هر کدام دارای اقلیمی و پادشاهی است ، به ترتیب از آنکه از همه به زمین ما نزدیکتر است تا دورترین آنها، شرح می دهد، آنگاه راجع به پادشاهی که آن سوی نهمین پادشاهی است سخن می گوید: «و سپس این جای پادشاهی است که کناره های آن کسی ندیده است و بدو نرسیده است تا بدین وقت، اندر او هیچ شهر و ده نیست، و آنجا مأوی ندارد کسی که به چشم سر بشاید دیدنش، و آبادانی کنندگانش فرشتگان روحانیان اند. هیچ مردم آنجا جای نگیرد و آنجا نرسد و از آنجا فرمان فروآید بر آن کسها که زیرایشان اند و سپس آن جای آبادانی نیست مر زمین را. پس این دو اقلیم است که زمین و آسمان به ایشان پیوسته است، از دست چپ عالم که وی مغرب است.»

پیر بعد از آن اقلیم های مشرق را توصیف می کند. تا اقلیم مشرق چهار اقلیم است، اقلیم نخست در آن آبادانی نیست نه از مردم نه از درخت و نه از سنگ. صحرایی فراخ و دریایی پر آب است. . . . بعد از آن جایی است که کوههای بلند و جویهای روان و بادهایی جنبان و ابرهایی باران بار. . . . و لکن روینده در آن نیست. بعد از آن جایی است که در آن گونه هایی روینده از گیاه و درخت بارآور و بی بار و دانه دار و تخم دار وجود دارد. بعد از آن جایی است که علاوه بر گیاه جانوران گوناگون نیز وجود دارد و مردم نیست و از آنجا به بعد عالم ماست. آنگاه پیر می افزاید: «چون سوی مشرق شوی، آفتاب را یابی که به میان دو سُروی دیو برهمی آید، ازیرا که دیورا دوسُروست: یکی پران و یکی روان. و این گروه که روان اند دو قبيله اند: قبيله ای به ددگان و قبيله ای به

چهارپایان و میان ایشان همیشه کارزار است و این هردو قبله بر دست چپ مشرق اند. و آن دیوان که پران- اند، بر دست راست مشرق اند. و همه بر یک آفرینش نه اند، بلکه گویی که مر هر یکی را از ایشان یکی از دو آفرینش است و یکی از سه و یکی از چهار چنانکه مردمی پران و ماری که سرش به سر خوک ماند... و بر این اقلیم چیزی غلبه دارد و آن، آن است که پنج کوی پیدا کرده است به سوی صاحب خبران...» و بعد پیر درباره این پنج کوه توضیح می‌دهد و اضافه می‌کند «بود که گروهی از این دو سروری دیوان سفر کنند و به اقلیم شما آیند و به مردمان رسند و با دم زدندشان تا به میانه دل ایشان در شوند.» پیر سپس درباره دیگر دیوان و خوی و خصلت آنها سخن می‌گوید و بعد از اقلیم دیگر سخن می‌گوید که سپس اقلیم قبلی اندر است و از آن جمله اقلیم‌ها آن چه به زمین پیوسته است اقلیمی است که آنجا فرشتگان زمینی نشینند. و ایشان دو گروه اند:

گروهی به دست راست که دانایان و فرمایندگان اند؛ و در برابر ایشان گروهی بر دست چپ اند که فرمان بران- اند و کارکنان و سپس توضیحی درباره آنها می‌دهد و بعد می‌گوید:

«هر که او را راه دهند تا از این اقلیم اندر گذرد و یاری کنندش برآن گذشتن، راه یابد به شدن از سپس آسمان‌ها و بپسند مر آفریده‌های پیشین را، پادشاهی است یگانه و همه فرمان بران اویند. نخستین حد از حدهای آنجا آبادان است به خادمانی از خادمان آن پادشاه بزرگتر.»

پیر درباره این اقلیم و ساکنان آن توضیح می‌دهد و کار آنها را باز می‌گوید و بعد در باره گروهی دیگر که سپس ایشان اند و به پادشاه نزدیکتر اند سخن می‌گوید که به نشستگاه بزرگتر می‌نگرند و به گرد آن می‌گردند هر یکی از ایشان را حدی و جایگاهی و پایگاهی جداگانه پدید کرده اند و نزدیکترین ایشان به پادشاه یکی است که پدر ایشان است و بر زبان وی فرمان پادشاه به ایشان آید. و از غریب حال‌های ایشان آن است که پیر و فرتوت نمی‌شوند و پدرشان هر چند که به سال بیشتر است قویتر و جوان روی تر است. همه در بیابان نشینند و از جای و پوشش بی‌نیاز و «ملک بیابانی تر است از ایشان و هر که او را به اصلی بازخواند از راه بشد. و هر که گفت که: او را بستایم به سزای وی، ژاژخائید... هر بار که یکی از آنان که گرد بساط وی اندرند خواهد که او را نیک تأمل کند، از خیرگی چشم ایشان فراز شود تا متحیر از آنجا باز گردند. و بیم بود که

چشم ایشان بشود پیش از آنکه بدو نگرند... و هر که نشانی از نیکویی از او بیند همیشه بدو همی نگرد و هرگز چشم از او نگرداند...» سخنان پیر در وصف ملک پایان می گیرد و آخرین سخنان وی با سالک که داستان بدان ختم می گردد چنین است: «اگر نه آنستی که من بدین که با تو سخن همی گویم بدان پادشاه تقرب همی کنم به بیدار کردن تو والا مرا خود بدو شغلهایی است که به تو نپردازم.»

سلامان و ابسال

سلامان و ابسال سومین داستان ر مزی ابن سینا است. که ما از اصل آن جز روایتی که خواجه نصیر طوسی در کتاب «شرح اشارات» خود آورده اطلاعاتی در دست نداریم و همان روایت خواجه نصیر طوسی را ذکر می - نمایم، و آن عبارت است از اینکه: سلامان و ابسال دو برادر بودند و ابسال که برادر کوچکتر بود تحت سرپرستی و تربیت سلامان پرورش یافت تا آنکه جوانی نیکو روی، دانا و عالم، عقیف و شجاع گشت و منزل برادر را ترک کرد. زن سلامان که شیفته او شده بود از سلامان خواست که ابسال را دوباره به خانه بیاورد تا فرزندانش از وی علم و دانش بیاموزند ولی ابسال او همراهی و نزدیکی با زنان پرهیز می نمود و... سرانجام زن سلامان با دادن پاداش سپاهیان را فریب داد که ابسال را در میدان جنگ تنها رها کردند. دشمنان بر وی حمله کردند و او را در حالیکه خون آلود شده بود و به گمان اینکه مرده است در میدان رها کردند تا اینکه حیوانی وحشی از راه رسید و از شیر خود در دهان ابسال گذاشت و او را از مرگ نجات داد. او به یاری برادر به کشور گشایی مشغول شد و... ولی زن سلامان دست از دسیسه برداشت و به آشپز و خوانسالار پادشاه فراوانی داد تا غذای ابسال را به زهر آلوده نمودند و او را کشتند. سلامان چندان از مرگ او غمناک شد که تخت شاهی را به دیگران بخشید. ولی خداوند کیفیت مرگ برادرش را برای او آشکار کرد و او زنش را به همراه آشپز و خوانسالار به سزای خیانتشان رسانید.

داستان به این شکل تأویل شده است:

سلامان: مثل نفس ناطقه است.

ابسال: مثل عقل نظری است که ترقی می کند.

زن سلامان: قوت بدنی انسان را به غضب و غرایز نفسانی دیگر متمایل می کند.
 عشق زن سلامان به ابدال: میل بدنی است به تسخیر عقل.
 گریز ابدال از زن سلامان: انجذاب و تمایل عقل را به عالم خود نشان می دهد.
 تغذیه ابدال از شیر حیوان وحشی: نشانه کمال اوست و او از مفارقات و مجردات عالم بالا.
 اختلال احوال و اوضاع سلامان به خاطر فقدان برادر: اضطراب نفس است و به هنگام اهمال در تدبیر امور
 دنیوی و بدنی.

آشپز: قوت غضبی است که هنگام انتقام جستن شعله ور می گردد.
 خوانسالار: قوت شهوی است که احتیاجات بدن را جذب می کند.
 سازش این دو در کشتن ابدال: تباهی عقل در انتهای عمر است.
 کشتن سلامان آشپز و خوانسالار و زن خود را: ترک نفس است استعمال قوای بدنی را در آخر عمر و زوال
 هیجان غضب و شهوت و انکسار قوت غذا دهنده به آن دو است.
 گوشه گیری سلامان از سلطنت: انقطاع تدابیر و نفس ناطقه از بدن است.
 اما در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که ترجمه سلامان و ابدال که توسط حنین بن اسحاق از یونانی به
 عربی به عمل آمده است و خواجه نصیر نیز در شرح اشارات خلاصه آن را نقل کرده و به تأویل آن پرداخته
 است، همان است که بعداً جامی، شاعر مشهور قرن نهم، آن را به رشته نظم کشیده است.

فهرست منابع و مآخذ :

- ۱- صفا، ذبیح ، تاریخ ادبیات در ایران.
- ۲- براون ، ادوارد ، تاریخ ادبیات در ایران ، ترجمه رشید یاسمی .
- ۳- مدرس رضوی، حدیقه الحقیقه ، سنایی غزنوی.
- ۴- غنی ، قاسم ، ابن سینا ، مقدمه حکمة المشرقیین .
- ۵- سبزواری ، حاج ملا هادی ، اسرار الحکم .
- ۶- زیله ، ابن منصور ، رساله ء حی بن یقظان ، کتابخانه ملی ایران شماره ۸۸۴ .
- ۷- رضوانی ، علی اکبر ، شرح احوال و آثار ابن سینا .
- ۸- مهدوی ، یحیی ، فهرست مصنفات ابن سینا .
- ۹- حلبی ، علی اصغر ، تاریخ فلاسفه ایران .
- ۱۰- ابن خلکان، وفيات الاعیان و ابناء الزمان .
- ۱۱- هانری کربن ، ابن سینا و تمثیل عرفانی .
- ۱۲- غنی، قزوینی ، دیوان غزلیات حافظ.